

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بعد از این که مقدمه بحث مفاهیم تمام شد، اولین بحثی که مرحوم آخوند شروع می کنند، مفهوم شرط است. در بحث مفهوم شرط، ابتدا ادله قائلین به مفهوم و بعد ادله منکرین را مطرح می کنند؛ در آخر نیز تنبیهاتی را برای بحث مفاهیم ذکر می کنند.

نزاع در جمله شرطیه

در مفهوم شرط همان طور که در بحث دیروز عرض کردیم، نزاعی وجود ندارد که جمله شرطیه بر ثبوت عند الثبوت دلالت دارد. همچنین نزاعی نیست که در برخی از موارد، جمله شرطیه در **انتفاء عند الانتفاء** استعمال می شود؛ در محاورات و کلام عرب، موارد زیادی داریم که جمله شرطیه به کار برده شده و از آن انتفاء عند الانتفاء را اراده کرده اند. نزاع در این است که آیا **انتفاء عند الانتفاء** به عنوان موضوع له جمله شرطیه است؟ یا به عنوان یک قاعده کلی است که مثلاً از مقدمات حکمت استفاده می کنیم؟

به عنوان یک قرینه عامه است؛ که اگر چنین باشد، - یعنی ما بگوییم **انتفاء عند الانتفاء**، عنوان موضوع له جمله شرطیه را دارد و یا مستفاد از اطلاق و مقدمات حکمت است - در تمام مواردی که شک داریم جمله شرطیه مفهوم دارد یا ندارد، باید به همین قاعده کلی رجوع کنیم؛ اما اگر گفتیم جمله شرطیه مفهوم ندارد، یک مواردی هم که در استعمالات وجود دارد که در آنها قرینه خاصه وجود دارد که دلالت بر انتفاء عند الانتفاء دارد. این محل نزاع در جمله شرطیه.

تعليق، ترتب و لزوم

بعضی از کتب اصولی قبل از این که ادله قائلین به مفهوم شرط را عنوان کنند، چند مطلب به عنوان مقدمه ذکر کرده اند که این هم مفید است. **اولین مطلب** این است که در کلمات علما و اصولیین سه عنوان می بینیم؛ گاهی اوقات می گویند جمله شرطیه **تدل علی التعليق**، کلمه تعلیق را می آورند.

گاهی اوقات به جای «تعليق» می گویند جمله شرطیه بر «ترتب» دلالت دارد؛ یعنی جزا مترتب است بر مقدم و شرط. گاهی نیز فقط تعبیر «لزوم» را می آورند. بین اینها فرق وجود دارد. تعلیق در جایی است که فقط مسأله علیت منحصره وجود دارد.

تعليق، یعنی: « **ربط أحد الشيئين بالآخر بنحو لا يتخلف عنه ولا يمكن تحققه بدونه** ». معنای تعلیق این است که یک شیء به دیگری مرتبط است و در آن امکان تخلف وجود ندارد و تحقق این بدون معلق علیه اصلاً امکان ندارد. به عبارت دیگر در جایی که یک شیئی فقط یک سبب واحد دارد، علیت، علیت منحصره است؛ اینجا تعبیر به تعلیق می شود. اما اگر یک شیئی دارای دو علت تامه باشد و با هر کدام از این علت ها تحقق خارجی پیدا کند، اینجا دیگر به تعلیق تعبیر نمی کنند. پس، تعلیق یعنی علت علیت

ترتّب

ترتّب اعمّ از تعلیق است؛ یعنی آنجایی که یک شیء دارای دو علت هم باشد، می گویند: این معلول، مترتّب بر علت است؛ اما نمی گویند معلّق بر این علت است. در ترتّب، دیگر علت منحصره وجود ندارد. تعریف ترتّب این است: **حصول أحد الشیئین عند حصول الآخر؛** یک شیء با حصول دیگری موجود می شود **بحیث یكون منشأً لتحقيقه**، این علت، منشأ تحقق این معلول است؛ اما دیگر نمی گوییم لایمکن تحقق معلول بدون این علت. ممکن است که معلول بدون این علت هم تحقق پیدا کند؛ لذا، ترتّب اعمّ از تعلیق است.

لزوم

اعمّیت عنوان لزوم از عنوان ترتّب هم بیشتر است، لزوم یعنی: **حصول أحد الشیئین مع الآخر بنحو لا ینفک أحدهما عن الآخر**، یک شیء به همراه دیگری حاصل می شود به طوری که از یکدیگر انفکاک ندارند؛ اما این طور نیست که بگوییم آن شیء حتماً باید علت برای این شیء باشد. جایی که علت و معلول داریم، علت حتماً در تحقق معلول دخالت دارد؛ منشأ تحقق معلول علت است. اینجا لزوم وجود دارد و ملازمه بین علت و معلول محقّق است.

در عکسش هم وجود دارد؛ یعنی: اگر گفتیم بین معلول و علت ملازمه است – یعنی در جمله شرطیه، معلول را مقدّم و علت را تالی قرار دادیم. – علت، بر معلول مترتّب نیست؛ ولی اگر معلول را در جمله شرطیه مقدّم قرار دادیم و علت را تالی، این علت در اینجا مترتّب بر معلول نیست اما بینشان ملازمه وجود دارد؛ در حالی که می گوییم علت بر معلول مترتّب نیست. لذا، عنوان لزوم اعم است.

مراحل موجود در جمله شرطیه

در جمله شرطیه، اولین مرحله این است که بگوییم بین تالی و مقدّم، ارتباط وجود دارد. مرحله دوم این است که بگوییم این ارتباط به نحو لزومی است؛ بین این دو ملازمه هم وجود دارد. مرحله سوم نیز این است که بگوییم این لزوم به نحو ترتّبی است؛ یعنی: تالی مترتّب بر مقدّم است، جزا در طول مقدّم است و بر مقدّم ترتّب دارد. مرحله چهارم این است که بگوییم مقدّم برای تالی علت دارد.

مرحله پنجم این است که این علت، علت تامّه است و آخرین مرحله آن است که بگوییم علت، علت تامّه منحصره است. اگر این امور شش گانه را در جمله شرطیه اثبات کردیم، نتیجه می گیریم که جمله شرطیه همان طور که بر ثبوت عند الثبوت دلالت دارد، بر انتفاء عند الانتفاء هم دلالت دارد.

علت ربط جزا بر مقدّم

مطلب دوم این است که وقتی می گوییم بین جزا و مقدّم ارتباط وجود دارد، در جمله شرطیه ربط جزا به تالی را از کجا می

توانیم استفاده کنیم؟ بین بزرگان اختلاف است که آیا این ربط مؤدای ادات شرط است؟ یعنی «إن» شرطیه که در جمله شرطیه آمده است، دلالت دارد بر این که جزا به مقدّم ربط دارد؛ یا این که ربط جزا به مقدّم به ادوات شرط مربوط نیست؛ بلکه از ترتّب جزا بر شرط، آن را استفاده می‌کنیم. اینجا کلمات بزرگان اختلاف دارد.

کلام محقق اصفهانی (ره): از کلمات مرحوم محقق اصفهانی در «نهاية الدراية» می‌فرمایند: ربط بین جزا و شرط را نمی‌توانیم از ادات شرط استفاده کنیم. چرا؟ برای این که ادات شرط دلالت دارد بر این که مدخولش موضع الفرض والتقدير است؛ همین اندازه. لذا می‌فرماید: این که می‌گوییم «إن جاءك زيد فأكرمه» یعنی: «علي فرض مجيء زيد يجب الإكرام». پس، ادات شرط مثل این است که کلمه فرض را کنار مدخول شرط قرار دهیم. **إن جاءك زيد فأكرمه** یعنی **علي فرض مجيء زيد** و بیش از این دلالت ندارد. اما این که ما بفهمیم جزا مرتبط و مترتب بر شرط است، این تعلیق و ترتّب را از تفریع جزا بر شرط و تالی بر مقدّم استفاده می‌کنیم.

شاهدش هم آن است که در ادبیات می‌گویند: «الفاء لترتيب»، فاء برای ترتیب است. ایشان همین را قرینه می‌گیرد و می‌گوید: مترتب بودن جزا بر شرط را از ادات شرط نمی‌فهمیم، بلکه از خود ترتّب جزا بر شرط می‌فهمیم؛ دالّ بر این ترتّب هم فاء تفریعیّه است. سپس مرحوم اصفهانی یک مؤیدی هم برای خود ذکر می‌کنند که در ادبیات گفته‌اند: «لو» **حرف امتناع لامتناع** (لو) **كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا** لو دلالت بر امتناع عند الامتناع دارد جایی که دو آلهه است؛ حالا که فساد ممتنع است، دو آلهه بودن هم ممتنع است؛ حالا که دو آلهه بودن ممتنع است، فساد هم ممتنع است. ایشان این حرفی را که در لسان ادباء مطرح است را مقداری برهانی کرده و می‌فرماید: اگر کسی بپرسد اساس این حرف از کجا آمده، چرا در سایر ادوات شرط این حرف زده نمی‌شود؟

به «لو» که می‌رسیم، می‌گوییم حرف امتناع لامتناع؛ مدخول «لو» همیشه فعل ماضی است و چون زمان فعل ماضی گذشته است، دیگر هم اکنون وقوعش محال است؛ نمی‌توانیم بگوییم الآن یک فعلی که ظرفش زمان گذشته بوده، الآن در زمان گذشته واقع شود. این محال است ممتنع است و چیزی که بر این ممتنع، مترتب می‌شود آنهم محال و ممتنع می‌شود. ایشان می‌فرماید: امتناع عند الامتناع را ما از خود کلمه لو نمی‌توانیم بفهمیم این که ادبا می‌گویند «لو» لامتناع عند الامتناع حرف امتناع لامتناع از خود کلمه «لو» فهمیده نمی‌شود. بلکه از این که جزا مترتب بر مقدّم است فهمیده می‌شود. مقدّم محال است، **المترتب علي المحاله محال**. این را هم به عنوان مؤید آورده‌اند. بنابراین، مرحوم اصفهانی نظرشان این است که ما باید بگوییم ترتّب جزا بر شرط، دلالت بر همین ارتباط دارد؛ و ادات شرطیه دلالت ندارد.

کلام مرحوم نائینی

کلمات مرحوم نائینی مختلف است و بعضی‌ها نسبت تحافت به کلمات نائینی داده‌اند. ایشان در عبارتی ملتزم شده به این که ادات برای تعلیق وضع شده است. بعد در عبارت دیگری حرف مرحوم اصفهانی را می‌زنند که نهایت چیزی که ادات دلالت دارد این است که مدخول او موضع الفرض والتقدير است و بیشتر از لزوم دلالت ندارد که بین این دو یک ملازمه ای وجود دارد. مرحوم نائینی در عبارت دوم تصریح کرده‌اند که ما ترتّب را از خود سیاق کلام استفاده می‌کنیم.

عبارت اوّل مرحوم نائینی یک جا کلمه «تعلیق» آمده، یک جا «لزوم» آمده و یک جا «ترتب» آمده است. یک مقداری بین اینها هم خلط شده است. در بحث واجب مشروط، فرموده است: ادات وضع شده برای ربط بین دو جمله. اگر از ما بپرسند که شما می‌گویید جمله شرطیه در این که دلالت دارد بر ترتّب جزا بر شرط بحثی ندارد، اما این را از کجا می‌آورید؟ آیا می‌گویید این مدلول ادات شرط است یا نه؟ به تعبیر مرحوم نائینی از سیاق استفاده می‌شود. یعنی: **جعل التالي تالياً والمقدّم مقدّمًا**.

قول مختار

به نظر مي رسد همین بیان درست باشد؛ یعنی همان که مرحوم اصفهانی فرمود. و در بعضی از عبارات مرحوم نائینی نیز آمده است که خود ادات شرط دلالت بر ترتب جزا بر شرط ندارد. این که متکلم مقدم را مقدم قرار داده و تالی را تالی و با یک فاء ترتیبی به هم مرتبط کرده، این فقط دلالت بر ترتب جزا بر شرط دارد.

راه اثبات مفهوم جمله شرطیه

گفتیم برای رسیدن به مفهوم باید به علیّت منحصره برسیم. در کلمات مرحوم آخوند مجموعاً پنج راه – که اینها طرقي است که متأخرین بیان می کنند و آن راهی که قدما بیان کردند همان راهی بود که در بحث دیروز عرض کردیم و دیگر به آن اشاره نمی کنیم – برای اثبات مفهوم جمله شرطیه بیان شده است که این را انشاءالله در کتاب کفایه ببینید و شنبه عرض می کنیم.

بحث اخلاقی: کمال دین از منظر امیرالمؤمنین(ع)

چون در سال های گذشته، روز چهارشنبه یک روایتی هم می خواندیم، امروز روایتی را از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیان می کنیم. مرحوم کلینی در کتاب کافی این روایت را نقل کرده است. حضرت می فرمایند: «أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ، أَلَا وَانَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ. إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَذْمُومٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمَنَهُ وَسِيفِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَطَلِبُوهُ.»

روایت خیلی خوبی است مثل بقیّه روایات. به مقدار اجمالی که در این چند دقیقه می شود نکاتی را از روایت استفاده کرد، این است که در این روایت، کمال دین را طلب علم و عمل به او قرار داده اند؛ یعنی: اگر کسی بخواهد دین او دین کاملی باشد، دین کامل با زهد تنها، تقوای تنها، عبادات و ذکر و ورد و دعا حاصل نمی شود. اگر کسی تمام ایّام سال روزه باشد و شبها را هم به تهجد مشغول باشد، طبق این روایت نمی توانیم بگوییم که او می تواند دین کاملی داشته باشد.

اولاً: کمال دین یعنی این که انسان صاحب دین را بشناسد، ارتباط بین خودش و خدا را کاملاً اندازه گیری کند و بداند که در چه مرحله ای قرار دارد؟ انسان هر چه علمش کمتر باشد از خدا دورتر است، هرچه معرفتش به خدا و علم او به صفات خدا، افعال خدا، قضا و قدر خدا و صفات کمالیه خدا بیشتر شود، به خداوند نزدیک می شود.

این که در روایات آمده است که خود علم آموزی ثواب دارد، جهتش این است که انسان هر چه علم پیدا می کند، به خدا تقرب پیدا می کند، اگر پرده هایی در جلوی او نگیرد. کمال دین به این است که ما دنبال علم برویم و این راهی که ما در آن قرار گرفته ایم، اول سال هم که هست، واقعاً باید خداوند را شاکر باشیم که خدا این نعمت را برای ما قرار داده است که صبح که از منزل می خواهیم بیرون آییم، دنبال طلب العلم هستیم؛ دنبال این هستیم که یک حکم یاد بگیریم و یک مطلبی از دین به معلومات ما اضافه شود. این می شود کمال دین.

البته طلب العلم این نیست که ما یک چیزی را حفظ کنیم و برای دیگران بیان کنیم؛ بلکه علم باید در درون انسان، یک روشنائی و معنویتی را نیز ایجاد کند. این علم است، بقیّه اش علم نیست بلکه پر کردن ذهن از خاطرات است. معنای علم این است که یک حقیقتی برای انسان مکشوف شود؛ یک پرده ای کنار رود و انسان به صاحب واقعی علم نزدیک شود. لذا، باید خداوند را

بسیار شاکر باشیم که در این مسیر قرار گرفته ایم. امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند: این که انسان برود مالی برای زندگی اش، برای عیال و اولادش و ... تحصیل کند، این هم واجب است؛ اما می فرماید: طلب علم واجب تر از طلب مال است. مال مقسوم، طبق همان آیه شریفه ای که در قرآن در سوره زخرف آیه 32 وجود دارد، نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا. بالاخره رزق هر کسی مقدّر و تقسیم شده است.

قد قسمه عادل بينكم، آن خداوند عادل و حکیم او را تقسیم کرده است و ضامنش هم می باشد. چون در آیه 6 سوره هود فرموده است: « **وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها** »؛ دابّه یعنی مطلق آنهایی که در زمین حرکت می کنند؛ اعمّ از انسان و غیر انسان. بالاخره کم و زیاد، به دست افراد می رسد؛ امّا خداوند علم را ضمانت نکرده است. تا انسان دنبال علم نرود و آن هم عند اهلّه - **والعلم مخزون عند اهلّه** - ، که روشن است انبیاء و اولیاء و ائمّه معصومین (علیهم السلام) اهلش هستند. باید برویم سراغ اهلش و علم را از آنها فرا گیریم. « **وقد أمرتم بطلبه من أهله فطلبوه** ».

بنابراین، بدانیم که به دنبال تکمیل دینمان هستیم؛ شب که برمی گردیم منزل، ظهر که برمی گردیم منزل، ببینیم که امروز بر دین ما چه مقدار اضافه شده است؟ امروز برای تکمیل دینمان چند قدم ما جلوتر برداشتیم؟ هر روز این محاسبه ها را بکنید؛ این طور نباشد که یک کار عادی برای ما تلقّی شود. واقعاً صبح که می آییم بیرون، خودمان را به خداوند بسپاریم و از خدا بخواهیم که به ما اخلاص دهد؛ از خدا بخواهیم که مطالب و معارف خودش را در ذهن انسان قرار دهد؛ قدرت این که انسان بفهمد کدام حرف درست است کدام حرف باطل، نمی شود مگر به عنایت الهیه.

اگر خداوند عنایت نکند، گاهی اوقات انسان خودش را صاحب نظر می بیند، امّا یک انظار باطلی را اختیار می کند. این طور نیست که هر کسی بگوید من مجتهد هستم. انسان، واقعاً آنچه حق است خدا در دل او قرار دهد و از خود خداوند بخواهد که آنچه را که حق است، در ذهن و فکر و لسان او قرار دهد. لذا، دنبال طلب علم باشیم البته طلب علمی که مخزون در نزد اهلش است. خداوند به ما توفیق بیشتر عنایت کند و السلام.